



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

یکشنبه ۲۷ اکتوبر ۲۰۲۴

نویسنده: مرجان کمال

بازنگری و تبصره: حمید انوری

از لابلای کتاب ماندگار

**"افغانستان در تلامه تاریخ"**

قسمت سی و ششم

کتاب ماندگار خواهرک نامراد ما، زنده یاد "مرجان کمال" را دنبال میکنیم و میرسیم به این قسمت:

**"سوال در مورد موجودیت فاصله اجتماعی بین مصاحبه کننده و مصاحبه شونده:**

در این تحقیق کوشش گردیده تا جنبه حقیقی اظهارات که به موضوع مطابقت داشته باشد، دانسته شده و نیز من به طریقه های مختلف کوشش نمودم تا دریابم که آیا جوابات به صورت مستدل و با حقایق هم آهنگی دارند یا خیر؟

... طور مثال در مقابل این نوع سوال: آیا دختران محل شما از ساختمان جدید مکتب خود راضی و خشنود هستند؟

این گونه جواب به دست می آید: «معلوماتاً، بسیار خوش دارند مکتب بروند و می دانند که خواهران بزرگتر شان از علم به دلیل جنگ محروم شدند.

اما شما چه فکر می کنید؟

«این جا افغانستان است و مشکلات بسیار بزرگ است!». به تعقیب آن یک لست بسیار دراز و طولانی از مشکلات را نام میگیرند، که عناصر عمده آن را طور ذیل مطرح می سازند:

جامعه ما رفتن به مکتب را برای دختران جوان مانع می شود، در اثر عدم موجودیت امنیت، و فعالیت های تبهکاران و شیادان و از طرف دیگر فساد و رشوه خوری مدرسین مکتب، که حتی مواد درسی کمک شده را دزدی می کنند.»

باید در همینجا تذکر داد که جامعه ما هرگز و در هیچ حالتی، حتی در شرایط جنگی و مهاجرت و دیگر نابسامانی هائی که همیشه با آنها درگیر بودند اند، به شمول فقر و نادای و بی وسیله گی و نبود امکانات و...، هیچگاه مانع درس و تحصیل دختران شان نبوده و نشده اند، این فقط تبلیغات وسیع داخلی و خارجی بوده است که به خانواده های دهنشین و فقیر و بی وسیله از طروق مختلف تلقین نموده اند که گویا آنان مخالف درس و تحصیل دختران شان هستند و این گویا "جامعه سنتی" افغان است که در یک حالت گویا "بی شعوری" قرار دارند و در این مأمول از طبقه ملا و مولوی و "عالم دین" و طالب و چلی و...، بصورت گسترده در مورد سود برده شده است.

جهت ثبوت ادعای بالا فقط یک مثال بی مثل و مانند را در اینجا نقل کرده و بدان جهت اثبات ادعای خود بسنده میکنم و این درحالیست که از اینگونه مثال ها فراوان در سرتاسر افغانستان موجود است که یا از دید فرو مانده اند و یا هم بصورت بسیار سنجیده شده از همگانی شدن آنها جلوگیری نموده اند که دلایل آنر در اخیر بر خواهیم شمرد.

"میا خان؛ پدري که به خاطر تحصیل دخترانش "قهرمان" مردم شده

نویسنده، سید انور

۱۵ دسامبر ۲۰۱۹

در روزهای گذشته تصاویر مردی در ولایت پکتیکا در جنوب شرق افغانستان که روزانه ۱۲ کیلومتر پیاده طی می کند تا دخترانش را به مکتب برساند، خبرساز شد. او ساعت ها پشت در مکتب منتظر می ماند تا درس دختران تمام و دوباره آنها را تا خانه همراهی کند.

میا خان ۶۳ سال دارد. روزانه سه دخترش را از خانه تا مکتب که ۱۲ کیلومتر از خانه اش فاصله دارد، پیاده همراهی می کند. او برای این که دخترانش در جامعه سنتی ولایت پکتیکا در شرق افغانستان درس بخوانند، مجبور است که روزانه ۲۴ کیلومتر را پیاده طی کند.

بی بی سی به سراغ این مرد سالخورده رفته که در روزهای گذشته به "قهرمان" شبکه های اجتماعی افغانستان تبدیل شد. او چند سال است که بیماری قلبی دارد و آرزو دارد دخترانش داکتر شوند.

میا خان، سالها مالدار بود و به عنوان کوچی از محلی به محلی دیگر دایم در حال کوچ، اما شوق او به آموزش دخترانش باعث شد که رفتن از چراگاهی به چراگاهی دیگر را رها کند.

توجه به آموزش دخترانش او را مجبور کرد که در روستای در حومه شهر شرنه، مرکز ولایت پکتیکا ساکن شود.

آموزش دخترانش برای او اهمیت یافت و مجبور شد تا در شرنه خانه و زمینی بخرد، برای این که دخترانش بتواند تحصیل کنند، مالداري و زندگي کوچ نشيني را رها و پيشه کشاورزي را در پيش گرفته است.

دوري ۱۲ كيلومتری خانه او از مکتب باعث شده که تنها خواست او از حکومت ساخت یک مکتب در نزديکی خانه باشد تا دخترانش از آموزش محروم نشوند.



سکوت خانه ساده و گلي بدون حياط، در یک دشت خشک و بی آب و درخت، هر روز با صدای مردی درهم می شکند، صدای که دخترانش را برای آماده شدن برای رفتن به مکتب، صدا می زند.

میا خان و سه دخترش که فرزندان کوچک خانواده هستند، برای رسیدن به مکتب باید از میان سنگ و خار و بیابان نزديک خانه اش بگذرند."

در گذشته ها و در زمانها صلح و آرامش و در زمانی که طاعون کودتای منحوس ثور ۱۳۵۷ دامان پاک و باصفای سرزمین ما را نگرفته بود، دختران افغان در مرکز و ولايات افغانستان، حتی در دورترین ولسوالی های کشور به مکتب میرفتند و مشغول فراگیری علم بودند، حتی اگر در بدترین شرایط هم بود. در آن زمانها هیچ صحبتی از **"... جامعه ما رفتن به مکتب را برای دختران جوان مانع می شود و..."** هرگز نبود، اما با کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷، تمام مناسبات و رسوم و رواج ها و تمام شئون انسانی و افغانی برهم خورد. درست است که کودتاچیان هفتم ثوری مخالف تحصیل دختران و زنان کشور نبودند، اما از دختران و زنان مکتب رو و تحصیل یافته، جهت سرباز گیری های حزبی و سازمانی خود به شدت مشغول بودند و با صراحت میگفتند که **"بی طرف، بی شرف است"** و چنان بود که خانواده ها و فامیل ها و پدر ها و مادر های افغان از رفتن دختران شان به مکتب جلوگیری میکردند.

در جهت مقابل هم تنظیم های اسلامی و **"جهادی"** که به وسیله کشور های پاکستان و ایران تجهیز و تمویل و تربیه می شدند، نظر به دستور و رهنمائی ولینعمت های شان، مکاتب را یکی پی دیگری به آتش می کشیدند، معلم ها و استادان (به شمول زن و مرد) را به قتل میرساندند، در مخازن آب نوشیدنی مکاتب زهر می پاشیدند و شاگردان انانث را تهدید و ترور و قتل می نمودند و تعداد بیشمار شاگردان و معلمین را یا ترور نمودند و یا هم با وحشت تمام کشتار نمودند و در نتیجه دختران و زنان

خانواده ها در بین دو سنگ آسیاب خورد و خمیر شدند و...، و در نتیجه دختران و زنان افغان بی سواد ماندند و پسران هم حالت بهتری نداشتند، چون یا در مارش ها و میتنگ ها و "کار های داوطلبانه" فرستاده شدند و از درس و تحصیل فاصله گرفتند و یا هم به خدمت عسکری فرستاده شده و کشته و زخمی شدند و یا هم راهی جبهات مقاومت ضد روسی شدند و زنده و مرده شان معلوم نشد که نشد. در زمان هجوم امریکا و متحدین به کشور ما، یک مشت افراد سودجو و فاسد زمام امور را به دستان ناپاک خود گرفته و چپ و راست مشغول سودجویی و پول شویی و خورد و بُرد شدند و مکاتب خیالی، معلمین خیالی و...خیالی به وجود آوردند و میلیونها پوند و دالر و یورو بنام بودجه به جیب کردند و...، و در نتیجه سوئیة تحصیلی کشور به زیر صفر تقرب کرد و...، و اینها همه را انداختند به "گردن" گویا "مناسبات جامعه".

روانشاد"مرجان کمال" اما بخوبی و با وضاحت تمام این بدعت ها را چنین نشانی کرده و بدانه پرداخته است که به واقعیت یک جامعه جنگ زده و یک کشور برباد داده شده، سخت سازگار می نماید و پرده از آنها برمیداد. ایشان می نویسند: "... در اثر عدم موجودیت امنیت، و فعالیت های تبهکاران و شیادان و از طرف دیگر فساد و رشوه خوری مدرسین مکتب، که حتی مواد درسی کمک شده را دزدی می کنند... به هر حال چیزی که از این ملاقات ها و مشاهدات به دست می آید، همیشه انگشت انتقاد بالای مشکلاتی میگذارند که منبع و منشأ آن محرومیت ها می باشند و عناصر منفی که محیط اجتماعی این اشخاص را تشکیل داده است."

و این محرومیت ها را در بالا بر شمردیم، اما منصفانه نخواهد بود که از ممانعت "طالبان کرام" از تحصیل دختران بالاتر از صنف ششم ابتدائی، تذکر نداده بگذریم.

هرچند آنان تا حالا از دلیل اصلی این عمل شان تذکر و وضاحتی نداده و پیوسته تکرار میکنند که "شرایط آماده نیست" و یا هم "تا اطلاع ثانی"، اما اینرا خوب یقین است که میدانند، هر روزی که بیشتر از نیم جامعه جنگ زده افغان از درس و تحصیل محروم می شوند، کشور جنگ زده و مردم بخت برگشته ما لااقل صد سال از چرخه تمدن خارج شده و به قهقرا سوق داده می شود و این یک خیانت عظیم و غیر قابل اغماض و غیر قابل بخشش است. بیشتر از سه سال است که "تا اطلاع ثانی" دوام یافته و هنوز هم ادامه دارد و هیچ نیست که این "اطلاع ثانی" فرا رسد. بگفته مشهور:

" تا تو به داد من رسی، من به خدا رسیده ام ". اندکی تندتر حرکت باید که اگر آن "اطلاع ثانی" امروز نرسد، فرادا خیلی دیر خواهد بود.

ادامه دارد...